



مفهوم‌شناسی یأس در غزلیات میرزا عبدالقادر بیدل

نسترن نکومنش فرد^۱

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات عرفانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین

چکیده

یکی از واژه‌های پرتکرار در غزلیات میرزا عبدالقادر بیدل واژه یأس است. یأس در لغت به معنای ناامیدی است و مفاهیمی چون دل‌سردی، افسردگی، پوچی و واماندگی را به ذهن متبادر می‌کند. بسامد بالای حضور این واژه در ابیات بیدل ممکن است ناشی از نگاه یأس‌آلود یا اندیشه پوچ‌گرایی وی تلقی گردد، درحالی که با توجه به جهان‌بینی توحیدی بیدل و اندیشه‌های عمیق عرفانی او که در اشعارش نیز نمایان هستند، وجود چنین معانی و افکاری در اندیشه و اشعار وی دور از ذهن می‌نماید. مسأله اصلی در این پژوهش که به روش تحلیلی-توصیفی انجام گرفته، مفهوم‌شناسی واژه‌های یأس و ناامیدی در غزلیات بیدل است، و بر آن است که با توجه به کاربردها و مفاهیم واژه یأس در دیگر متون عرفانی، معانی مدنظر شاعر در کاربرد این واژه‌ها را توضیح دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از لحاظ مفهوم‌شناسی می‌توان ابیات حاوی واژه یأس یا ناامیدی را در هفت دسته معنایی دسته‌بندی کرد که در هیچ‌یک از این دسته‌ها معنای لغوی و لغت‌نامه‌ای یأس منظور شاعر نبوده، بلکه این واژگان در معنایی دیگر و برای بیان اندیشه‌های عرفانی شاعر به کار رفته‌اند. بر مبنای این دسته‌بندی، بیدل یأس و ناامیدی را در معنای بی‌آرزویی و وارستگی از دو جهان، یأس در مقام فنا، یأس حاصل از ناتوانی در شناخت خداوند، یأس در معنای توکل و استغنا، یأس حاصل از موهومی جهان مادی، در معنای رهایی از حیات جسمانی و یأس حاصل از دل‌شکستگی در عشق و هجران به کار برده است.

واژگان کلیدی: عبدالقادر بیدل، یأس، ناامیدی، مفهوم‌شناسی یأس، غزلیات بیدل



مقدمه

تکرار زیاد واژه یأس و مفاهیم مرتبط با آن مانند ناامیدی در ابیات غزل‌های میرزا عبدالقادر بیدل این شائبه را ایجاد کرده که بیدل شاعر یأس است. کسانی یأس در شعر بیدل را در معنای یأس فلسفی یا روان‌شناختی در نظر می‌گیرند و او را فردی سرخورده و مأیوس می‌دانند که فضایی تاریک و سرشار از ناامیدی بر شعرش حاکم است. اکرمی می‌گوید: «اگر نگاهی به تصاویر و مضامین شعر بیدل بیفکنیم، نگاه سیاه و مأیوسانه چنان فضای شعرش را پر ساخته و بسامد بالایی دارد که نمی‌توان آن را حاصل دوره‌ای خاص از زندگی وی شمرد. همچنین نمی‌توان به بهانه ایجاد مضامین نو تصاویر پارادوکسی و خیالات شاعرانه یا حتی حالات متفاوت روحی و عرفانی، سایه سنگین آن را بر شعر بیدل کتمان کرد و نادیده گرفت. این نگاه ریشه‌ای بنیادین در ذهن و سلوک ناتمام بیدل دارد و چنان در تار و پود غزل‌هایش تنیده شده که تفکرات وحدت وجودی وی را به آرمان‌هایی نامحقق و خیالاتی شیرین در عالم شعر تبدیل کرده است.» (اکرمی، ۱۳۹۰) چنین برداشتی از یأس در شعر بیدل قابل تأمل است، به ویژه این که با وجود صبغه وحدت وجودی اشعارش صاحبان چنین برداشتی دچار تناقض می‌شوند و برای رفع تناقض استدلال‌هایی می‌آورند که به نظر می‌رسد ناشی از عدم درک صحیح ایشان از مفاهیم موجود در شعر بیدل است. اکرمی بر آن است که «ریشه این دوگانگی و تعارض نمی‌تواند در عنصر خیال و شاعرانگی متن باشد بلکه در تضاد تفکر با تجربه، یا اندیشه با شهود یا به تعبیر عرفانی علم‌الیقین با عین-الیقین و حق‌الیقین نهفته است.» (همان) سوال اینجاست که آیا با توجه به شعر بیدل می‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید؟ اکرمی در ادامه می‌آورد: «جدایی خدا و بیدل حقیقت و درونمایه شعر وی است، نه اتحاد آن دو، هرچند وی این اتحاد را بارها آشکارا فریاد زده باشد. در نتیجه اتحاد بیدل و اجزای آفرینش همه پدیده‌ها و اشیای جهان، بیدل‌هایی می‌شوند و امانده و گرفتار خود و شرمنده و سرگردان در بودنشان.» (همان) با این که اکرمی در جای دیگر به نوع استعاره سازی-های بیدل می‌پردازد و بیان می‌دارد که «استعاره‌ها در شعر بیدل مطلق نیستند و حتی محدود به چند مدلول خاص نیز نمی‌شوند، بلکه در سیالیتی رویاگونه هر لحظه به مدلولی دیگر اشاره می‌کنند.» (اکرمی، ۱۳۸۷) و «در نگاه بیدل جهان مجاز است و حقیقت در باطن آن نهفته است. در نتیجه هر چیزی در باطن و خاصیت و معنایی که دارد حقیقت می‌یابد و آنچه را که به نمایش می‌گذارد تمثالی از اوهام است. این اندیشه چنان بر ذهن بیدل سایه افکنده که هستی را به گونه‌ای دیگر می‌بیند و برای هر چیز نامی متناسب با نگرش فلسفی و عرفانی خود می‌گذارد.» (اکرمی، ۱۳۸۷) باز هم یأس را در شعر بیدل همان یأس معمول ناشی از واماندگی و سرخوردگی و شکست معنا کرده است. چگونه ممکن است یک شاعر عارف حتی اگر به فرض به عین‌الیقین و حق‌الیقین هم نرسیده باشد، چنین نگاهی داشته باشد؟ آیا همین نرسیدن‌ها و هجران‌ها نبوده که تمام عارفان شاعر و شاعران عارف را در آتش فراق سوزانده؟ و همین سوختن از دوری معشوق نبوده که در اشعار بی‌شمار تکرار شده و تصاویر بدیعی را ایجاد کرده است؟ آیا مولانا از روی یأس و سرخوردگی نی‌نامه را سروده است؟ آیا فیاض لاهیجی در ابیات زیر از یأسی روان‌شناختی و حاصل از سرخوردگی سخن می‌گوید؟

ثبوت دعوی مِ بهرم به مِ بهر یأس رسید
 کر شمه می‌طلد بدازد لم گواه ه نوز



(فیاض لاهیجی، ۱۳۶۹)

به غیر یأس ابد در میانها صله نیست

قدم به وادی حرمان به راه نه فیاض

(همان)

بیان مسأله و اهداف پژوهش

این پژوهش. سؤال این جاست که آیا بیدل شاعری افسرده و سرخورده و مأیوس بوده است؟ اگر چنین بوده چگونه می-توان با توجه به اندیشه‌های وحدت وجودی و عارفانه شاعر که در فضای اشعارش موج می‌زند، چنین یاسی را توضیح داد؟ یا این که بیدل یأس و ناامیدی را در معانی دیگری به کار برده و دست‌یابی به مفاهیم منظور شاعر از یأس، نیازمند تأمل و بررسی دقیق‌تر و موشکافانه‌تر است؟ این پژوهش بر آن است که با بهره‌گیری از دیگر متون عرفانی و معنای یأس در آنها، مفاهیم مختلف یأس و ناامیدی را در شعر بیدل توضیح داده و به مفهوم‌شناسی یأس در غزلیات بیدل پردازد.

پیشینه پژوهش

محمدرضا اکرمی در کتاب استعاره در غزل بیدل ده صفحه را به مفهوم یأس در شعر بیدل اختصاص داده است. چنان که در مقدمه بیان شد، رویکرد ایشان آن است که یأس در شعر بیدل معنای روان‌شناختی دارد و حاصل نرسیدن شاعر به غایت مسیر سلوک عرفانی است. غیر از آن، کتاب یا مقاله‌ای که به طور خاص به مفهوم‌شناسی یأس در شعر بیدل پردازد یافت نگردید.

روش پژوهش

این پژوهش به روش اسنادی و با شیوه تحلیلی-توصیفی انجام گرفته و در آن از منابع و امکانات کتابخانه‌ای استفاده شده است.

بحث

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

میرزا عبدالقادر پسر میرزا عبدالخالق عظیم‌آبادی هندوستانی متخلص به بیدل در سال ۱۰۵۴ ه. ق. مصادف با واپسین دهه پادشاهی شاه‌جهان در پتنه عظیم‌آباد متولد شد. در کودکی از نعمت پدر و مادر محروم گردید و عمویش میرزا قلندر تربیت وی را به عهده گرفت. در آغاز جوانی «در زمره اطرافیان شاهزاده محمداعظم‌شاه سومین پسر اورنگ زیب درآمد و منصب لشکری بدو تفویض شد. لیکن استعداد شعری خود را در خدمت شاهزاده و بزرگان در گاهش نگذارد.» (صفا، ۱۳۵۵).

پس از کناره‌گیری از کار لشکر به نوشتن آثار متعدد نظم و نثر پرداخت. او که به توصیه میرزا قلندر به شعر و تصوف گرویده بود از محضر مرشدان روحانی و استادان بزرگی بهره برد. «مرشدان بیدل دو دسته بودند: گروهی که عرفان



وحدت و وجودی ابن عربی را رواج می‌دادند مثل شیخ کمال قادری، شاه قاسم هواللهی و شاه فاضل و گروهی که بیشتر از عرفان هندی متأثر بودند مثل شاه کابلی، شاه ملوک و شاه یکه آزاد» (جلالی پنداری، ۱۳۸۳).

پارسی‌شناسان هند او را «از صاحب کمالان و پیشروان بزرگ طریقت» (صفا، ۱۳۵۵) و «بزرگترین شاعر پارسی‌گوی متأخر بعد از استادانی مانند امیرخسرو دهلوی و عبدالرحمان جامی» (همان) می‌شمارند. «در اثرهایش اندیشه‌های عرفانی و غنایی با مضمون‌های پیچیده شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیب‌های استعاری تخیلی و توهمات پرداخته و خیال‌پردازی‌های دور و دراز به هم درآمخته» (همان). عبدالقادر بیدل «نادره مردی غریب گونه با بینشی کاملاً تازه و گویشی تقریباً بی‌همانند» (زرین کوب، ۱۳۷۴) از بزرگ‌ترین شاعران سبک هندی است. وی اندیشمندی است که «اقبال لاهوری او را با هانری برگسون فیلسوف معاصر فرانسوی مقایسه می‌کند و او را بعد از شنکره چاریا، شارح شهیر اوپانیشادها، دومین متفکر بزرگ شبه قاره هند می‌داند» (عباسی داکانی، ۱۳۷۹).

بیدل شاعری بود که نه تنها از عرفان اسلامی بهره داشت بلکه آگاه و متأثر از عقاید و آراء عرفان هند نیز بود. «شعر بیدل مخصوصاً در آنچه غزلیات عارفانه او را متضمن است، نغمه‌هایی آکنده از معانی تازه و اندیشه‌های دقیق است» (زرین-کوب، ۱۳۷۴). میرزا عبدالقادر بیدل «به سال ۱۱۳۳ ق. به هفتاد و نه سالگی بدرود حیات گفت.» (صفا، ۱۳۵۵). آثار نظم و نثر به جا مانده از بیدل عبارتند از: دیوان اشعار، مثنوی‌های محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت، عرفان، تنبیه المهورسین، و فرس‌نامه؛ و آثار منشور چهار عنصر، نکات، رقعات، تالیف الاحکام، و بدایع الدهور.

از میان انواع قالب‌های شعری «غزل مهم‌ترین قالب شعری بیدل و جلوه‌گاه شاعری اوست.» (طباطبایی و قزوه، ۱۳۹۳). در حدود ۲۹۰۰ غزل در کلیات بیدل وجود دارد که از لحاظ سبکی از ویژگی‌های خاصی برخوردارند. طبق نظر اسدالله حبیب کاربرد فراوان وزن خیزابی (ضربی)، استفاده فراوان از ردیف و هماهنگی موسیقایی ردیف و قافیه، ردیف و قافیه درونی، تابع اضافات، موازنه و مماثله، افسون و آژه‌ها، بیان پارادوکسی و آکسی‌مورون، واژه‌سازی، استفاده از سنجش نماها (وابسته‌های عددی)، موتیوهای تازه، هم‌حروفی (واج‌آرایی)، حس آمیزی، و به کار بردن آرایه تجرید (استعاره بالکنایه) شماری از این ویژگی‌های سبکی هستند. (همان). از لحاظ محتوایی آنچه در غزلیات بیدل انعکاس دارد «عرفانی است که تجربه مولانا و حافظ را با اندیشه ابن عربی و جامی درمی‌آمیزد و شعر را آئینه حکمت و دیباچه تفکر و عبرت صوفیانه می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۴). «در غزل‌های بیدل عشق چاشنی عرفانی دارد که از آنچه در نزد حافظ و امیرخسرو هست غالباً تندتر به نظر می‌آید. اما جوش و هیجان عشق واقعی از ورای تصویرهای رنگین و ضخیم تخیل نیز همه جا پیداست.» (همان).

معنا و مفهوم یأس

یأس در لغت به معنی نومید گردیدن و بریدن امید است. در روان‌شناسی تعاریف مختلفی از یأس وجود دارد. یأس حالتی عاطفی است که ناامید در آن حالت اساساً با ساحت عاطفی خود درگیر است.» (توکلی، ۱۳۸۳) و افسردگی، خشم، ماتم، تنهایی، اضطراب، خستگی و ... را از نشانه‌های آن برشمرده‌اند. (معتمدی، ۱۳۸۷) «ناامیدی یا انتظارات منفی در مورد



آینده، به یک حالت هیجانی اطلاق می‌شود که زیرمجموعه هیجان اصلی غم است. ناامیدی نه تنها باعث افسردگی و درماندگی می‌شود بلکه انگیزه فرد را نیز از بین می‌برد و او را از تلاش کردن باز می‌دارد.» (نجاتی و همکاران، ۱۳۹۳)

بدبینی یا یأس فلسفی «میل به قبول این باور است که زندگی دارای ارزش منفی است و این که این جهان در بدترین شکل ممکن است.» (توکلی، ۱۳۸۳) و هرگونه اصلاح و تغییری در آن غیر ممکن می‌نماید و مبنای همه چیز بر بی‌معنایی است. (همان) طرفداران یأس فلسفی معتقدند «بشر از درون دچار نیروهای ناهمساز است که کار او را به گناه و تباهی و فساد می‌کشاند، ... اجتماع بشری و تضادهای آن چنان است که هرگونه کوششی را بیهوده می‌سازد. بشر چون سیزیف افسانه‌ای تخته سنگی را تا بالای کوه می‌برد، اما سنگ طلسم شده پس از رسیدن به قله کوه دوباره به جای نخستین فرومی‌گلتد.» (رحیمی، ۱۳۴۲)

در جهان‌بینی عرفانی اما تعاریف دیگری نیز از یأس وجود دارد که توجه به آنها درک معانی اشعار شعرایی همچون بیدل را آسان‌تر می‌کند. اگر آثار منظوم و منثور موجود در باب عرفان اسلامی را واکاویم، به این تعاریف خاص برمی‌خوریم. به‌طور کلی می‌توان گفت که یأس در این آثار دو جنبه دارد: یأس مذموم و نکوهش شده، و یأس محمود و پسندیده. یأس مذموم در اندیشه عرفا ناامیدی از رحمت و لطف الهی است، چه در مسایل مادی و دنیوی چون رزق و روزی و امثالهم، چه در باب مسایل روحانی و یا اخروی همچون بخشش و غفران الهی. عرفا چنین ناامیدی را گناه کبیره و گناه کفر و شرک می‌دانند. مولانا آن را از وسوسه‌های شیطان خوانده است:

ترس و نوم یدیت دان آواز غول می‌کشد گوش تو تا قهر سفول

(مولوی، ۱۳۷۳)

در اوصاف‌الاشراف آمده است: «در سلوک رجا مشتمل بر فوائد بسیار، ... و نیز رجا مقتضی حسن ظن باشد به مغفرت و عفو باری سبحانه و تعالی و ثقت به رحمت او: «أَوْلَيْكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^۱، ... و عدم رجا در این مقام باعث یأس و قنوط باشد: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲ و ابلیس به سبب این یأس، هدف لعنت ابدی شد: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۳ (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳) و این سخن منسوب به امام صادق علیه‌السلام است که «یأس از رحمت الهی، عین کفر است.» (امام جعفر صادق (ع)، ۱۳۷۷)

یأس پسندیده آن ناامیدی است که عرفا در تعریف حالاتی چون یقظه، استغنا، حیرت، فنا، فقر، توکل، و غیره از آن سخن می‌گویند. برای مثال غزالی در باب استغنا می‌گوید: «بر تو باد به نومیدی از آن چه در دست مردمان است، چه توانگری آن است» (غزالی، ۱۳۸۶) و در جای دیگر آورده است: «و در قناعت گفته‌اند: ... ای، خاضع خدای شو و مردمان را خاضع مشو، و به نومیدی قناعت کن، چه عزت تو در نومیدی است، بی‌نیاز شو از هر نزدیک و خویشاوند، که

^۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۱۸.

^۲ سوره مبارکه یوسف، آیه ۸۷.

^۳ سوره مبارکه زمر، آیه ۵۳.



توانگر آن است که از مردمان بی‌نیاز است.» (همان) و «در صحف ابراهیم خلیل علیه‌السلام چنین آمده است که الصمت عن الباطل صوم و الیأس عن المخلوقین صلاه» (نسفی، ۱۳۵۲) و یا توکل را چنین تعریف کرده‌اند: «اتکا به آنچه عند الله است و یأس از آنچه عند الخلق است». (سهروردی، ۱۳۷۵) فیاض لاهیجی چنین سروده است:

بر در دارال شفای یأس رو تا بند گری داغ را مرهم د چار و درد را در مان ن صیب

(فیاض لاهیجی، ۱۳۶۹)

یأس در شعر بیدل

با این که شعر بیدل را شعری دیریاب و معماگونه می‌دانند اما آشنایی با جهان بینی و اندیشه بیدل می‌تواند درک غموض و پیچیدگی‌های شعر وی را بر ما آسان سازد. «شناخت دقایق غزل‌های بیدل که مبتنی بر فلسفه وحدت وجودی و عرفان شهودی است به همه غموض و پیچیدگی‌های آن چندان دشوار نیست.» (ماحوزی، ۱۳۸۶) برای فهم معنای کلمه‌ای پرکاربرد همچون «یأس» در دیوان بیدل ناگزیریم معنا را در بستر اندیشه‌های شاعر بجوییم. آنگاه است که برداشت صحیحی از ابیات خواهیم داشت. می‌دانیم که «آنچه در شعر بیدل نمود دارد بیش از وفور مضامین، غرابت آنهاست. او از مضامین رایج دور می‌شود و نکته‌هایی می‌یابد که از سویی با مفاهیم عرفانی نزدیک است و از سویی اغراق‌هایی شدیدتر از معمول دارد. در واقع سایه نوعی نگرش عرفانی بر بیشتر آثار بیدل دیده می‌شود و حتی مضامین معمول شعرش هم بسا مواقع نمکی از عرفان دارد، آن هم با گرایش وحدت وجودی ابن عربی و پیروان او.» (کاظمی، ۱۳۸۸) لذا در بررسی مفهوم یأس می‌بایست نگاه عرفانی بیدل را مدنظر داشته باشیم و با توجه به مفاهیم به کار رفته در متون عرفانی درباره یأس ابیات بیدل را توضیح دهیم.

اشعار بیدل گواه آنند که یأس او آن ناامیدی معمول حاصل از واماندگی و استیصال و افسردگی نیست:

واما ندگی ف سردة یأ سم ن هی ک ند ت سلیم سایه پر توخور شید را پرا ست

(بیدل، ۱۳۴۱)

او خود تأکید می‌کند که به خاطر از دست دادن‌های مادی مأیوس نیست، چون اصلاً داشته‌های مادی‌اش را متعلق به خود نمی‌داند که بخواهد برای از دست دادنش دچار یأس شود، بلکه همه را ودیعه‌ای می‌داند که هستی به انسان می‌سپارد و بعد پس می‌گیرد.

از ودیعت سپری های ف ملک یأس م سنج به تو این سفله چه داده است که پس می‌گیرد

(همان)

یأسی که بیدل از آن سخن می‌گوید نه تنها آن فضای سرد و خموده یأس فلسفی و ناامیدی و افسردگی را ندارد، بلکه گرم و سوزان و آتشین مزاج است:



برق جولان آه بیدل یأس پرورداست و بس ال حذر ای مدعی این دود آتش زاده است

(همان)

هیچ صبح از عهده شامم نمی آید برون داغ نوم یدی مگر خور شید جو شاندر من

(همان)

و مایه فرح و خوشی است، خوشی و شادمانی حقیقی که عارفان و عاشقان در پی آن هستند:
نام یدی فتح باب عشق است خنده لب و می کند از حرف آه

(همان)

و مهم تر از همه این که در اندیشه وی این ناامیدی است که به فریاد درماندگان می رسد، ناامیدی راه نجات است:
کاش نوم یدی به فریاد گرفتاران رسد خانه زنجیر ما را تنگ دارد غلغله می

(همان)

نام یدی کلید مطمبهاست ای بسادر که کرد باز شکست

(همان)

نومیدی و یأس بیدل از جنس ناامیدی از رحمت الهی نیست. چنان یأسی را عارفان گناه و حتی برابر با کفر دانسته اند. «یأس که کفر است یأسی است که ثمره جهل به قدرت یا جود خدای عز و جل باشد، خواه در امر دنیوی خواه در امر اخروی» (قطب بن محیی، ۱۳۸۴) اندیشه عارفانه بیدل او را از چنین یأسی میرا می دارد. او به وضوح می گوید ناامیدی از لطف و کرم الهی تهمت است به درگاه حق:

زمین تا آسمان ایثار عام از نگاه نوم یدی بروییم از در باز کرم این گرد تهمت را

(بیدل، ۱۳۴۱)

یأس بیدل به وضوح تعریفی از اندیشه های عرفانی او را در خود دارد. او گاه بر آن است که یأسش در بیان نمی گنجد و بهتر است از آن چیزی نگوید، و این بیان ناپذیری یکی از ویژگی های تجربه عرفانی است.

رشته قانون یا سم از نوا هایم پرس در گسستن عالمی دارم که درمضراب نیست

(همان)

او همچون معجون اگرچه مأیوس از وصال یار است، با داغ و درد عشق خوش است که گفت:
گر چه زغشش چو شمع سوزم هم بی غم او مباد روزم



(نظامی گنجهای، ۱۳۹۷)

نه در پی وصل است و نه خواهان خلاصی از سوز عشق:

گ گفتم چو شمع سوختنم را علاج نیست / دل گ گفتم داغ یأس غنیمت شمار و هیچ

(بیدل، ۱۳۴۱)

او نه تنها داغ یأس را غنیمت می‌داند، که آن را در مقابل امید برتر می‌شمارد چرا که مقصود و منظورش آن هدف غایی نایافتنی عرفانی است و تکاپوهای امید در راه رسیدن به چنین غایتی سعی بیهوده و رنج بی‌فایده است. اما یأس با خود نشانی از آن مقصد دست نیافتنی دارد. پس بیدل دامان یأس را می‌گیرد.

هرزه جولان بود سعی ج استجوهای امید / یأس گل کرد و سراغ مط لب نا یاب داد

(همان)

چنین یأسی از نظر بیدل همچون شرابی است که مستی آرامش و آسودگی به همراه دارد:

نشئه آسودگی در ساغر یأس است و بس / راحت جاوید دارد هر که بیدل می‌شود

(همان)

همچنین بیدل یأس را از ملزومات انسان بودن می‌داند. انسان کامل که آئینه تمام‌نمای حق است و اشرف مخلوقات لقب دارد، خلعت یأس می‌پوشد نه موجودات دیگر که تنها بسته‌خور و خوابند. این انسان است که لایق چنین تشریفی است: زت شریف که حال آخره بای یأس پوشیدم / به رنگ چ شمه آینه جوهر کرد خس پوشم

(همان)

گاهی نیز بر آن است که از بیم و امید چندان چیزی نمی‌داند. او شاگرد مکتب محبت است و آنجا بیم و امید نمی‌آموزند. نه خط شناس امیدم نه درس م حرم بیم / به حیرتم که محبت چه می‌کند تعالیم

(همان)

با توجه به آنچه گفته شد و با بهره‌گیری از متون عرفانی و تعاریف یأس در این متون، انواع مفهوم یأس را در شعر بیدل می‌توان به نه دسته تقسیم کرد.

انواع مفاهیم یأس در شعر بیدل

۱. یأس در معنای بی‌آرزویی و وارستگی از دو جهان

بیدل ابیات بسیار زیادی در مذمت آرزوپرستی و آرزوخواهی دارد.

گداختیم ز نفس‌ها به ج استجوی مراد / هوای وادی آمدید آتش‌آمیز است



(همان)

او امید بستن به آرزوها را عبث می‌داند چون دنیا را بیهوده و عاریتی و زودگذر می‌شمارد. چنین نگاهی را در آثار و اندیشه بسیاری از شاعران و عرفا می‌توان یافت. در رساله قشیریه می‌خوانیم: «از کار مرید آنست که کوتاه امل باشد که درویش در بند وقت بود؛ چون او را در مستقبل تدبیر بود یا بغیر از آن وقت که دروست او را املی بود، ازو هیچ چیز نیاید.» (قشیری، ۱۳۷۴) حافظ در این معنا می‌گوید:

بیا که قصرا مل سخت بست بنیادا ست بیا ر باده که بنیادع هر بر بادا ست

(حافظ، ۱۳۷۰)

و بیدل نیز این معنا را چنین تکرار کرده است:

این امل‌هایی که ا حرام ام یدش ب سته‌ای تا به خود جزی بی نگاه واپسین گردیده است

(بیدل، ۱۳۴۱)

در بسیاری از ابیات بیدل یأس و ناامیدی را در معنای همین بی‌آرزویی و کوتاهی امل و کنار نهادن هوس‌ها و خواسته‌ها آورده است:

به یأس گرد هوس‌هایم از نظر برخاست ز نفس گداخته رار نگ می‌کند تعظیم

(همان)

او در حقیقت برای رهایی از خواسته‌های نفس دست به دامان یأس می‌شود و چاره و درمان امیدها و آرزوهای بی‌پایان انسان را یأس می‌داند، یأس از دست‌یابی به آرزوها و خواسته‌ها در بازه کوتاه عمر. یأس تمهید است این امیدها هشیار باش هر قدر عرض امل‌ها بیش فرصت‌ها کم است

(همان)

بیدل یأس را فیضی نجات‌بخش می‌داند که او را از آرزوها می‌رهاند. او عارفی است که در طریق معرفت آرزوهای به باد رفته و درهای بسته را گشایش حقیقی کار خود می‌داند: درین هو سکنده غافل ز فیض یأس م باش دری که بر رخ ما بسته شده همان باز است

(همان)

در کشف‌الاسرار هم این‌طور آمده است: «کرکس امل را بکش، امل دراز مکن، و دل بر حیات لعب و لهو منه، تا به حیات طیبه رسی» (میبدی، ۱۳۷۱) بیدل نیز رشته نومی را از بنای آرزو محکم‌تر می‌شمارد: چ‌ند زنده م‌تم فال بنای امل رشته نوم یدی دارم و محکم ترا ست



(همان)

او یأس را در مقابل حرص قرار می‌دهد. این یأس حاصل وقوف شاعر به بی‌ارزشی جهان و زشتی حرص و آز برای به دست آوردن آن است و او را از طمع خود پشیمان می‌کند:

زین نه آتشیخانه بیدل هر چه بر هم چید حرص
یأس جز تکلیف پشتم دست و دندانم نکرد

(همان)

وی علاج امراضی چون طمع را همین یأس می‌داند:
غیر نومیدی علاج اینقدر امراض چیست
عالمی پر می‌زند در نبض بی‌مارط مع

(همان)

نومیدی‌ام زدرد سرآزورها نند
آسوده‌ام که رشته سازم گسسته است

(همان)

آنقدر بر یأس پیچیدم که امیدی نماند
پای تا سر یک‌گره شد رشته‌ام از تاب‌ها

(همان)

این بی‌آرزویی در شعر بیدل تنها منحصر به آرزوهای مادی و خواهش‌های دنیوی نیست و هر آرزویی اعم از مادی و معنوی را شامل می‌شود.

در آن بساط که از رنگ آرزو پر سند
چو یأس در نفس ما شکسته است جواب

(همان)

شیدایی عارفانه بیدل غیر دوست را بر نمی‌تابد. «بیدل معتقد است تا از ماسوی یعنی غیر حق چشم‌نبندی از وصال خبری نیست. رسیدن به وصال الهی تنها نتیجه چشم‌پوشی از تعلقات دنیوی است. برای وصال محبوب علاوه بر ترک خواهش‌های نفسانی و تعلقات مادی باید هر دو جهان برای انسان بی‌اهمیت باشد.» (خادمی و مولایی، ۱۳۹۲) او در این معنی تصویرسازی‌های بسیار زیبایی دارد. گاه یأس را آرایشگری می‌داند که به تیغ سلمانی آرزوهای دو جهان را بسمل کرده و از خونسش برای شاعر خضاب بسته است:

از صنعت م‌شاطگی یأس مپر سید
کز خون مراد دو جهان بست - نایم

(بیدل، ۱۳۴۱)



یأس بیدل پشت پا زدن به دو جهان است:

رشته چندی امل یک گره آمد به عرض بردو جهان مهرزد یأس دل تنگ ما

این بی‌آرزویی در شعر بیدل گاه تنها منحصر به آرزوهای مادی و خواهش‌های دنیوی است و گاه هر آرزویی اعم از مادی و معنوی را شامل می‌شود.

در آن بساط که از رنگ آرزو پر سند چو یأس در زفس ما شکسته است جواب

(همان)

و این وارستگی است که به او قدرت می‌دهد، چنان که می‌گوید:

از دل ایران جز نون تاز بساط یأس سیم قطع امید دو عالم یرش خنجر ما است

(همان)

دارد غبار قاف لئه نامیدی ام از پانش سستی که ز عالم توان گذشت

(همان)

بیدل خود به صراحت می‌گوید یأس از دو جهان را اختیار کرده چرا که دلش خلاصه و عصاره تمام دو عالم است. او عالم صغیر است و دلش آینه تمام دو جهان است پس در درون خود چنان غنی است و از دو عالم پر است که مابه‌ازای بیرونی آن را نمی‌خواهد:

غافل م باش از دل یأس انت خباب ما این قطره از گداز دو عالم چکیده است

(همان)

نگاه چشم برت جوهر آینه یأس سم گسستن هاز پیوند جهان تاری است از سازم

(همان)

چنین دیدگاهی را چگونه می‌توان با یأس ناشی از سرخوردگی‌ها و نرسیدن‌ها یکی دانست؟ یأس پیمانه شراب وارستگی‌های بیدل است و گنجایی‌اش در نگاه بیدل چنان نامتناهی است که حاصل گداز دو جهان هم آن را پر نمی‌کند: م شرب یأس ندانم چه قدر حوصله داشت پر ز کردم ز گداز دو جهان ساغر خویش

(همان)



این یأس چنان بیدل را از تمام بستگی های جهان رها کرده که او نگران است تنها نصیبش از این دنیا یعنی جنون را هم از او بگیرد:

بر غبارالفت این دشت دست افشانده ام / یأس می ترسم جنون را هم برون راند ز من

(همان)

بیدل تأکید می کند که تنها به دنیا پشت نکرده، بلکه او وارسته از عقبا نیز هست و همانطور که امید به این جهان نبسته در آرزو و امیدواری بهشت یا ترس از جهنم هم نیست:

نومیدی ام ستم کش خلد و جحیم نیست / آسوده ام به خواب عدم زین فسانه ها

(همان)

زا ستغنائی نومیدی است با من دست افسوسی / که گر بر هم زخم نقش دو عالم پاک می سازم

(همان)

همچون حافظ که می گوید:

گدای کوی توازه شت خلد مستغنی است / اسیر عشق توازه هر دو عالم آزاد است

(حافظ، ۱۳۷۰)

بیدل عارف مسلک خواسته های دنیوی را سد راه سلوک خود می داند و نجات خود را در بی آرزویی می بیند. در نگاه بیدل همان به که دل به اسباب این جهان نبندیم و از آن مایوس باشیم «کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را». (همان)

خواب اسباب جهان را نعمتی جز یأس نیست / میهنانش ناشتا از ناشتا خواهد شکست

(بیدل، ۱۳۴۱)

۲. یأس در مقام فنا

درباره ارتباط مفهوم یأس و مقام فنا در کتاب هزار و یک کلمه چنین آمده است: «مقام فنا فی الله سه درجه دارد: درجه اولی فنا در افعال است که در نظر عارف سالک جمله مؤثرات و همه مبادی اثر و اسباب و علل از مجرد و مادی و قوای طبیعی و ارادیه بیهوده و بی اثر شود و مؤثری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبیند و عوامل این عالم را محو و ناچیز در حیطة قدرت نامتناهی الهی شهود نماید و در این حال یأس تمام از همه خلق و رجاء تام به حق پیدا شود» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۱)

ای کاش فسانه شنود افسانه یأسم / می سوزم و چون شمع امید سحرم نیست



(بیدل، ۱۳۴۱)

این یأس بنیاد هستی شاعر را می‌سوزاند به طوری که حتی نامی از او هم باقی نماند:

بس که برق یأس بنیاد من نا کام سوخت می توان از آتش سنگ ننگینم نام سوخت

(همان)

بیدل یأس را همچون سنگی می‌بیند که به وسیله آن می‌توان آینه دل را شکست تا حجاب دل از میان برداشته شود. آینه وجود که عکس جمال الهی در آن منعکس است می‌شکند و فنا حاصل می‌شود:

تا آینه باقیست همان عکس جمال است ای یأس خروشی که نقاب است دل ما

(همان)

«نهایت جمله احوال شریفه اتصال محب است به محبوب و آن بعد از فنای وجود محب و بقای او به محبوب صورت بندد، چه قبل الفنا امکان وصول نیست.» (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷)

به نام بیدی مارح می‌ای دل فیل فنا که آشیان هو سیم و در این چمن جانیست

(بیدل، ۱۳۴۱)

۳. یأس حاصل از ناتوانی در شناخت خداوند

در مسیر سلوک عرفانی حیرت زمانی رخ می‌دهد که عارف بداند که نمی‌داند و هرگز نخواهد توانست به ادراک کامل حق دست یابد. «حیرت از مفاهیم مسلکی و شاعرانه بیدل است که آن را سرچشمه معرفت حق می‌داند. بایزید بسطامی گفته است: المعرفه فی ذات الحق جهل و العلم فی حقیقته المعرفه حیرت. مشابه این بیان را به ذوالنون مصری نسبت داده‌اند: التفکر فی ذات الله جهل، الاشارة الیه شرک، و حقیقته المعرفه حیرت. مفهوم این گفته‌ها این است که فهم انسانی به درک ذات حق تعالی قادر نیست. پس غایت معرفت همان حیرت است.» (پژمان، ۱۳۵۶)

خیالش در دل است اما چه حاصل غیر نومیدی پری در شیشه جز در عالم دیگر نمی‌باشد

(بیدل، ۱۳۴۱)

و در این چنین حال و مقامی که دچار نومیدی و یأس می‌شود تنها به بی‌دلی و عاشقی اش دلخوش می‌ماند:

نومید و صالم من بیدل چه توان کرد دل خوش کنم ای کاش به این نام و بگریم

(همان)

یأس از رسیدن به غایت توحید یا وصل یا حقیقت ذات حق مفهومی است که در آثار عرفانی بسیار با آن مواجه می‌شویم. در تسنیم‌المقریین آمده است: «از واردات و صور تجلیات که بوارق توحید و لوامع تفرید است، و لوائح انوار جمال و جلال که بر آینه دل صاف پرتو می‌اندازد، و ذات و صفات سالک را در ذات و صفات حق فانی و مضمحل می‌گرداند؛



همه سبب تسهیل طریق وصول است؛ بلکه عین وصول است. و إنما يتخلّص من الفكره فی عین التوحید بثلاثه أشياء: و خلاصی نیست از فکرت در عین توحید مگر به سه چیز: بمعرفه عجز العقل. اول، به معرفت عجز و ضعف عقل از وصول به حقیقت وحدت، چنانکه به بیان عجز وی اشارت رفت. بالیأس من الوقوف علی الغایه، دوم، به نومید بودن از اطلاع به سبب فکر بر غایت توحید؛ چنانچه معلوم شد پیشتر. و بالاعتصام بحبل التعظیم. (تبادکانی، ۱۳۸۲)

که حال سوختگان پیچ و تاب نومیدی است فتی له آیه نه داغ را بود جوهر

(بیدل، ۱۳۴۱)

بیدل معتقد است سالک در هر مقام و مرتبه ای که باشد طی طریق معرفت او را در نهایت به جایی می‌رساند که از آن پیش‌تر نتواند رفت:

در آن بساط که از عجام کار نومیدی است ا گر گداست و گر پادشاست می‌گرید

(همان)

حالت غالب و مسلط روحانی سالک در مقام حیرت یأس است. این یأس به خاطر سرخوردگی از رسیدن به اهداف عرفانی نیست چرا که مقام حیرت خود هدفی والا است که هر کسی را یارای رسیدن به آن نیست. این یأس بدان دلیل است که عارف می‌داند به نهایت راه رسیده و بیش از نمی‌تواند پیش برود و وصال حقیقی با معبود ناممکن است و همیشه فاصله‌ای هست. او این یأس و حیرت را در تمام ذرات عالم می‌بیند:

درد هر نه تنها من و تو بسمل یا سیم گرباز شکافی دل هر ذره دو نیم است

(همان)

زین چمن هر رنگ گل دامن خون‌آلودی است حیرتم کشت ندانم که شهید است این جا

بوی یأس از چمن جلموه‌ام کان پیدا است دگر ای بیدل غافل چه امید است این جا

(همان)

در روح‌الارواح آمده است: «او- جلّ جلاله- اسماء و صفات خود را بر عالم جلوه کرد تا عاشقان در کار آمدند، مشتاقان در طلب دیدار آمدند، به حکم عزت پرده کبریاء بیست، علم عظمت بزد، نعت تعزّز سراپرده جلال خود گردانید تا دل‌های عزیزان کباب گشت و دیده‌های محبان معدن آب گشت، هر بار که در اهتزاز آیند و در طلب راز آیند از ستارات جمال صمدیت ندای احدیت می‌آید که بعداً بعداً. ای مثنی خاک! ترا چه یارای آن بود که گرد ساحت فردانیت گردی، و هر بار که کاس یأس بنوشند و قرطه افلاس بپوشند و سر در گریبان حیرت کشند و از یافت نومید شوند، از سرداقت جمال الهیت ندای لطف‌آمیز می‌آید که صبراً صبراً. هم بر درگاه جلال ما بر امید مشاهده جمال ما روزگار می‌گذارید و در میان آتش خوش می‌باشید. (سمعانی، ۱۳۸۴)



تواز می چه ره می افروز من هم سوختن دارم سپند من به نومیدی قناعت کرد ازین محفل

(بیدل، ۱۳۴۱)

نقش قدم ز خاک نشینان - یرت است امّ یدنی ست واسطه اینه ظار ما

(همان)

۴. یأس در معنای توکل به حق و استغنا از خلق

در کتاب سرّنی در معنای توکل آمده است: «توکل: اعتماد بر حق و یأس از خلق و از اسباب که کسب و جهد از آن جمله است.» (زرین کوب، ۱۳۸۷) «توکل اعتماد به خداست و وثوق به وعده خدا و یأس از وعده خلق» (صفی علیشاه، ۱۳۷۱) بیدل امید گدایی نمی کند چرا که معتقد است:

تا لب گشوده ایم به در پیوزۀ امید چون آبروزکیه سۀ درویش رفته ایم

(بیدل، ۱۳۴۱)

او در معبد استغنا خود از امید و آرزو رسته است و این بی نیازی حاصل از بی آرزویی را مایه طهارت و پاکی خود می داند:

سجده گه ام یدنی ست معبد بی نیازی ام تا نگذارد آرزو من به وضون می رسم

(همان)

سخت نیاب است مطلب ورنه کوشش کم نبود احتیاج از نام یدنی رنگ استغنا گرفت

(همان)

بیدل استغنا همین یأس است و پس دست بردار از دعای مستجاب

(همان)

۵. یأس حاصل از موهومی جهان مادی

بیدل جهان مادی را خیال و وهم می پندارد و از همین رو از آن مأیوس است. از نظر او امید به وجود مادی و ناامیدی از دیار عدم امری موهوم است:

امید و یأس و جود و عدم غبار خیال است از آنچه نیست مخور غم، از آنچه هست برون آ

(همان)



دل و جان بیدل خنیاگری است که از ساز جهان حادث نوای یأس برمی آورد و این آوای یأس است که در اطراف و اکناف این جهان موهوم طنین انداز است:

به هر طرف که زهی گوش یأس می جو شد ج هان حاد ته ساز دل شکسته ما ست

(همان)

یأس ناشی از موهومی جهان، حیات مادی را در نظر بیدل بی ارزش می سازد. او از خود این جهانی اش عبور می کند تا به حیات حقیقی دست یابد. پس وسیله نجات او در عبور از این دریای وهم زورق یأس است:

رستن زرق لمزم و هم از سرگذشتنی داشت یأس این کدو به خود بست تا زندگی شنا کرد

(همان)

۶. یأس در معنای رهایی از حیات جسمانی

بیدل جسم مادی اش را قایقی می داند که آن را به توفان یأس سپرده و اکنون بدون وابستگی به آن زورق می تواند به ساحل امن انس و الفت حقیقی برسد.

زورقی دارم به غارت رفتۀ تو فان یأس جز کنار الفت آغوشش دگر ساحل کجا ست

(همان)

یأس بی بال و پر بودن است که او را از قفس تن و جهان مادی می رهاند:

عجز طاقت به گرف تاری غم شادم کرد یأس بی بال و پری از قفس آزادم کرد

(همان)

به ستهام محمل به دوش یأس و از خود می روم بال پروازی ندارد صبح جز چاک جگر

(همان)

در ضمن نامه ای که دل از یأس می کشد پروازها ست کز پرش آزاد می کنم

(همان)

۷. یأس حاصل از دل شکستگی در عشق و هجران

نامداری دل حاصل شکستگی آن است و دل شکسته بر طبل یأس می کوبد و پرآوازه می شود. دل زمانی می شکند که گرفتار عشق و هجران است:

یأس طبل ز شاط دل بوده است از شکسته است این ز گین به نامر سید



(همان)

یأس بیدل گاه همان غم عشق و هجران یار است، غم و دردی که نه تنها منفی و مذموم نیست که مایه نجات و امن است: به هزار یأس ستم کشی زده ایم بر در عافیت چو سفینه‌ای که شکستگی فکند به دا من ساحلش

(همان)

نتیجه گیری

این پژوهش نشان می‌دهد همان طور که کاربرد واژه یأس در معانی فقر، فنا، استغنا، حیرت، دنیاگریزی، بی‌آرزویی و ... در متون عرفانی سابقه دارد، در ابیات غزل‌های بیدل نیز که سرشار از اندیشه‌های عرفانی و وحدت وجودی هستند، واژه‌های یأس و ناامیدی در همان معانی و مفاهیم عرفانی فوق‌الذکر به کار رفته‌اند. بیدل یأس را به معنای روان‌شناختی یا فلسفی آن به کار نبرده و ناامیدی او حاصل واماندگی و سرخوردگی و یا نرسیدن به آمال دنیوی و عرفانی نیست. بررسی ابیات غزلیات بیدل که حاوی واژه‌های یأس و ناامیدی هستند نشان داد که این ابیات را می‌توان از نظر مفهوم‌شناسی در هفت بخش دسته‌بندی کرد که عبارتند از ۱. یأس در معنای بی‌آرزویی و وارستگی از دو جهان، ۲. یأس در مقام فنا، ۳. یأس حاصل از ناتوانی در شناخت خداوند، ۴. یأس در معنای توکل به حق و استغنا از خلق، ۵. یأس حاصل از موهومی جهان مادی، ۶. یأس در معنای رهایی از حیات جسمانی، ۷. یأس حاصل از دل‌شکستگی در عشق و هجران. از میان این مفاهیم کاربرد مفهوم یأس و ناامیدی در معنای بی‌آرزویی بیشترین بسامد را در بین ابیات غزلیات بیدل دارد.



منابع

قرآن کریم.

- اکرمی، محمدرضا، ۱۳۹۰، استعاره در غزل بیدل، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- ، استعاره‌های تأویلی در غزل بیدل دهلوی، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۹، آبان ۱۳۸۷، ۸۳-۷۵.
- ، نگاه استعاری بیدل، کیهان فرهنگی، شماره ۲۶۰، خرداد ۱۳۸۷، ۴۲-۳۶.
- امام جعفر صادق(ع)، ۱۳۷۷، مصباح الشریعه، ترجمه و شرح عبدالرزاق گیلانی، تصحیح رضا مرندی، قم، انتشارات پیام حق.
- بیدل، میرزا عبدالقادر، ۱۳۴۱، کلیات بیدل، کابل، وزارت و دارالتألیف ریاست.
- پژمان، عارف، بیدل شاعر فطرت و حیرت، مجله گوهر، شماره ۵۷، آذر ۱۳۵۶، ۷۱۲-۷۰۷.
- تبادکانی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۲، تسنیم المقرین، تصحیح سیدمحمد طباطبائی بهبهانی، تهران، کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- توکلی، غلامحسین، ۱۳۸۳، بدبینی، نشریه فلسفه و کلام، شماره ۳۵ و ۳۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ۲۵۸-۲۴۳.
- جلالی پنداری، یدالله، ۱۳۸۳، بیدل، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره المعارف.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۰، دیوان حافظ، بر اساس نسخه قزوینی-غنی، به تصحیح و تحقیق منصور موحذزاده، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهش.
- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۸۱، هزار و یک کلمه، چاپ سوم، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- خادمی، سمیه و مولایی، محمدرور، ۱۳۹۲، فنا و بقا و اتحاد و اتصال در دیوان بیدل دهلوی، دوفصل‌نامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال پنجم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ۹۱-۶۵.
- خواجه نصیرالدین طوسی، محمد، ۱۳۷۳، اوصاف‌الاشراف، تصحیح سیدمهدی شمس‌الدین، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- رحیمی، مصطفی، ۱۳۴۲، یأس فلسفی، نشریه اندیشه و هنر، دوره چهارم، شماره ۷، ۵۰۱-۴۹۷.
- زرین کوب عبدالحسین، ۱۳۷۴، دفتر ایام، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
- ، ۱۳۸۱، سرّنی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی.
- سمعانی، احمد، ۱۳۸۴، روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتحاح، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص، ۱۳۷۵، عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصور اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۵۵، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.



- صفی علیشاه، محمدحسن بن محمدباقر، ۱۳۷۱، عرفان الحق، تصحیح سیدعبدالله انتظام و احسانالله استخری، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- طباطبایی، سید مهدی و قزوه، علیرضا، ۱۳۹۳، تصحیح انتقادی غزلیات بیدل، چاپ اول، تهران، انتشارات شهرستان ادب.
- عباسی داکانی، پرویز، ۱۳۷۹، بیدل، دانشنامه جهان اسلام، جلد پنجم، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، کتابخانه سنایی.
- غزالی، ابوحامد محمد، ۱۳۸۶، احیاء علوم‌الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، تصحیح حسین خدیو‌جم، جلد چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق علی بن حسین، ۱۳۶۹، دیوان فیاض لاهیجی، تصحیح ابوالحسن پروین پریشان‌زاده، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم عبد‌الکریم، ۱۳۷۴، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قطب بن محیی، عبدالله، ۱۳۸۴، مکاتیب عبد‌الله قطب، چاپ اول، قم، انتشارات قائم آل محمد.
- کاظمی، محمد کاظم، ۱۳۸۸، مضمون‌سازی در شعر بیدل، مجله شعر، شماره ۶۶، تابستان ۱۳۸۸، ۸۲-۸۰.
- ماحوزی، مهدی، ۱۳۸۶، بیدل در عرصه غزل عرفانی، پژوهشنامه ادب حماسی، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، ۳۷-۲۵.
- معمدی، غلامحسین، ۱۳۸۷، انسان و مرگ، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۷۳، مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۷۱، کشف‌الأسرار و عده‌الأبرار، تصحیح علی‌اصغر حکمت، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- نجاتی، وحید و اسماعیلیان، نسرین و امانی، امید، ویژگی‌های روان‌سنجی و ساختار عاملی مقیاس ناامیدی، مجله اندیشه و رفتار، دوره نهم، شماره ۳۴، ۱۳۹۳، ۸۷-۶۷.
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۵۲، مقصد اقصی، تصحیح حامد ربّانی، تهران، انتشارات گنجینه.
- نظامی گنج‌ای، الیاس بن یوسف، ۱۳۹۷، لیلی و مجنون، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هجدهم، تهران، نشر قطره.